

همکارمان مینو مشیری که متخصص ادبیات قرن هیجدهم فرانسه است و رساله‌اش را دربارهٔ دنی دیدرو نوشته است، تابستان امسال را در فرانسه گذرانند تا رمان ژاک قضا و قدری و اربابش را با اجازهٔ استاد احمد سمیعی گیلانی و تشویق دکتر عزت‌الله فولادوند به فارسی ترجمه کند. استاد سمیعی سالها پیش ترجمهٔ این رمان دیدرو را آغاز کرد اما به خاطر مشغلهٔ زیاد فرصت اتمام آن را نیافت. مینو مشیری می‌گوید:

«وقتی به دیدار آقای سمیعی رفتم، استاد با بزرگواری و روی خوش این اجازه را به من دادند که با این رمان فلسفی و گستاخانه در قالب طنز زورآزمایی کنم. گوته و شیلر از شیفتگان این رمان بودند و شیلر داستان مادام دولابوموره را که در این رمان گنجانده شده است در سال ۱۸۷۵ با نام انتقام یک زن به آلمانی ترجمه کرد و او را به خوانندگان آلمانی زبان معرفی کرد.

آوازهٔ این رمان با گذشت زمان بیشتر و بیشتر شده است و امروز میلان کوندرا از جمله عاشقان این رمان است و می‌نویسد: «رمانی جذاب‌تر از این رمان نمی‌شناسم.»

در رمان ژاک قضا و قدری و اربابش راویان متعددی در حرف یکدیگر می‌دوند تا هر یک داستانهای خودش را تعریف کنند. نویسنده با خواننده‌اش گفتگو و شوخی می‌کند. ارباب با ژاک قهر و آشتی دارد. مهمانخانه‌دار برای مهمانانش داستان نقل می‌کند. مارکی فرارسی و شخصیت‌های دیگری در رمان هر کدام حرفهای خودشان را دارند. گفتگوها در قالب دیالوگ‌های

چست و چالاک تعریف می‌گردند. فضا، ساختار، لحن، نثر، طنز، ضرب آهنگ تند و تیز، مرز ظریف میان واقعیت و توهم، همه و همه دست به دست می‌دهند تا از این رمان که در واقع ضد رمان است اثری بی‌همتا، تفکربرانگیز و بسیار لذت‌بخش بسازند. آرزو داشتیم این رمان را ترجمه کنیم.»

دو صفحه نخست ترجمه مینو مشیری را از ژاک قضا و قدری و اربابش که انتشارات فرهنگ نشر نو به زودی برای کسب مجوز چاپ به وزارت ارشاد اسلامی می‌فرستد بخوانید:

با هم چه طور آشنا شده‌اند؟ برحسب اتفاق، مثل همه. اسمشان چیست؟ مگر برایتان مهم است؟ از کجا می‌آیند؟ از همان دور و بر. به کجا می‌روند؟ مگر کسی می‌داند کجا می‌رود؟ چه می‌گویند؟ ارباب حرفی نمی‌زند؛ و ژاک می‌گوید که فرمانده‌اش می‌گفت از خوب و بد هر چه در این پایین به سرمان می‌آید، در آن بالا نوشته شده.

ارباب

کم حرفی نیست.

ژاک

بعدش فرمانده من می‌گفت هر تیری که از تفنگ خارج می‌شود هدف خاصی دارد.

ارباب

خب، حق داشت...

پس از مکتبی کوتاه ژاک بلند بلند می‌گوید: ای که لعنت بر می‌فروش و میخانه!

ارباب

چرا همنوعت را نفرین می‌کنی؟ از مسیحیت به دور است.

ژاک

چون وقتی سرم با شراب ترشیده‌اش گرم شد، بالکل یادم رفت اسبهایمان را به آب‌شخور ببرم. پدرم فهمید و عصبانی شد. سری تکان تکان دادم، او هم چوب برداشت و حال گت و کولم را حسابی جا آورد. هنگی از محلمان رد می‌شد تا به اردوگاه فوتونوا برود؛ از غیظ در آن هنگ اسم نوشتیم. به اردو که رسیدیم جنگ شد.

ارباب

و تیر خوردی

ژاک

درست حدس زدید؛ تیری به زانویم خورد؛ و خدا می‌داند این تیر چه اتفاقات خوب و بدی که به دنبال نیاورد. درست مثل حلقه‌های افسار اسب که بهم وصل‌اند. مثلاً خیال می‌کنم اگر این

تیر نبود در عمرم نه عاشق می شدم و نه لنگ.

ارباب

پس تو عاشق هم شده‌ای؟

ژاک

البته که شده‌ام!

ارباب

آن هم به خاطر یک تیر؟

ژاک

به خاطر همان یک تیر.

ارباب

تا به حال یک کلمه هم به من نگفته بودی.

ژاک

گمانم همینطور است.

ارباب

خب چرا؟

ژاک

چون این ماجرا را نه زودتر می شد گفت، نه دیرتر.

ارباب

خب حالا وقت تعریف کردن قصه عشق و عاشقی هایت رسیده؟

ژاک

چه می دانم؟

ارباب

هر چه بادا باد، شروع کن...

ژاک داستان عشقهایش را شروع می کند. بعد از شام است؛ هوا گرفته است؛ ارباب خوابش می برد. تاریکی شب در دل صحرا غافلگیرشان می کند؛ و حالا راه را گم کرده اند. ارباب که سخت عصبانی است با شلاق به جان نوکرش می افتد و آن بخت برگشته هم با هر ضربه شلاق می گوید: «لابد این هم در آن بالا نوشته شده...»

ای خواننده، می بینی که راهش را خوب بلدم و برایم کاری ندارد که تو را یک سال، دو سال، سه سال منتظر داستان عشقهای ژاک بگذارم، ژاک و اربابش را نیز از هم جدا کنم و هر یک را به

دنبال ماجراهایی که دلم بخواهد بفرستم. چیست که بتواند مانع شود از اینکه ارباب را زن بدهم و زن ناموس شوهرش را به باد دهد؟ یا ژاک را برای رفتن به جزایر^۱ سوار کشتی کنم؟ و اربابش را هم به همانجا بفرستم؟ و از آنجا هر دو را در یک کشتی به فرانسه بازگردانم؟ و که قصه گفتن چه آسان است! اما فقط به بهای یک شب ناخوش، آنها از این مخمصه خلاص خواهند شد و شما هم از انتظار.

سحر می شود و حالا آن دو سوار به راهشان ادامه می دهند. بسیار خوب، به کجا می روند؟ این بار دومی است که این را از من می پرسید و بار دومی است که من هم جواب می دهم: به شما چه ارتباطی دارد؟ شاید دوست داشته باشم داستان سفرشان را بگویم، پس خدا حافظ عشقهای ژاک... مدتی در سکوت می گذرد. وقتی حلقشان کمی جا می آید، ارباب به نوکرش می گوید: خُب، ژاک، به کجای داستان رسیدی بودیم؟

ژاک

خیال می کنم به شکست ارتش دشمن رسیده بودیم. همه در فرار و گریز، هر کس به فکر خویش. من مانده بودم، زیر چندین مرده و زخمی؛ تلفات سرسام آور بود. فردایش مرا همراه با ده دوازده زخمی در گاری انداختند تا به یکی از بیمارستانهای خودمان ببرند. آخ! سرورم، گمان نکنم در دنیا دردناکتر از زخم زانو هم باشد.

ارباب

بس کن، ژاک، شوخی می کنی.

ژاک

نه، ارباب، به خدا شوخی نمی کنم! آنقدر استخوان و گوشت و چیزهای دیگر در زانو هست که اسمشان را نمی دانم...

مرد روستایی مآبی که در دنبالشان می آید و دختری را ترک اسبش نشانده است، حرفهایشان را می شنود و رشته سخن را به دست می گیرد که: «حق با آقا است...»

معلوم نیست که خطاب آقا به چه کسی است، اما ژاک و اربابش از این فضولی خوششان نمی آید و ژاک به این فضول زبان دراز می گوید: «تو دیگر چرا نخود این آش می شوی؟»

- به خاطر حرفه ام نخود این آش می شوم. من جراح هستم و آماده خدمت، و به شما ثابت می کنم که...»

زنی که بر ترک اسبش نشسته است به او می گوید: «آقای دکتر، بهتر است راه خودمان را

۱ - مقصود همان جزایر هند غربی West Indies واقع در کارائیب (اقیانوس اطلس). م.

برویم و این آقایان را که خوش ندارند چیزی را به آنها ثابت کنید به حال خودشان بگذاریم.»
جراح در جواب می‌گوید: «نخیر، من باید به آنها ثابت کنم، و ثابت هم می‌کنم...»
و همینکه برای ثابت کردن سرش را برمی‌گرداند، تنه‌اش به تنه زن همراهش می‌خورد و تعادل او را به هم می‌زند و او را به زمین می‌اندازد، یک پای زن به دامن نیم تنه‌اش گیر می‌کند و دامنش بالا می‌رود و روی سرش می‌افتد. ژاک از اسبش پیاده می‌شود، پای زن بخت برگشته را آزاد می‌کند و دامنش را پایین می‌آورد. نمی‌دانم اول دامن زن را پایین می‌آورد یا پایش را آزاد می‌کند؛ اما فریادهای زن که گویای احوال اوست، گواهی می‌دهد که سخت مجروح شده است. و ارباب ژاک به جراح می‌گوید: «به این می‌گویند ثابت کردن.»



ژوئیه‌سکاد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

منتشر شد:

معمای شاهنامه

(باستانشناسی و داستان‌شناسی شاهنامه)

پژوهش و نوشته:

سیامک وکیلی

انتشارات مهرنیوشا - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - کوچه نوروژ - شماره یکم

تلفن ۶۶۹۶۶۷۴۸